گفتاری از حجت‌الاسلام رسول جعفریان

مدخلی بر تاریخ معاصر ایران

درباره مبدأ تاریخ معاصر مباحثی شنیده‌اید. امروز کوشش بنده این است که حرفی غیرمعمول و نامأنوس مطرح کنم. مقصود من از طرح این سخنان ایجاد یک پیوند بین تاریخ صفویه و قاجاریه است. تا به حال عمده مطالب در زمینه مبدأ تاریخ معاصر ایران از قاجار فراتر نمی‌رفته. عده‌ای مقدمات را مبدأ تاریخ معاصر گرفته‌اند و عده‌ای نتایج را. به نظر بنده ما غفلت بزرگی کرده‌ایم و آن نادیده گرفتن دوره صفویه است که به معنای حذف یک دوره مهم تاریخی به لحاظ مشارکت آن در هویت فرهنگی فعلی ماست. کلمه «معاصر» به معنای «هم‌دوره» برای ما مفهوم است، ولی به لحاظ تطبیق، نسبی است؛ یعنی نسبت به صد سال قبل، نسبت به دویست سال قبل، نسبت به عصر اتم یا نسبت به عصر پهلوی. مهم این است که معیاری داشته باشیم و بدانیم این معیار در کدام بخش حضور دارد و ارتباط آن با ما چه مقدار است. یک مشکل عمده این است که اصطلاحات عصر جدید همه بر پایه فلسفه‌های جدید شکل گرفته است و ما هم درگیر اینها هستیم و زبان ما این اصطلاحات و مفاهیم را شامل می‌شود و ارتباط با این مفاهیم با خواندن کتاب و ارتباط‌ها و کارهای روزانه تقویت می‌شود. در نتیجه، خارج شدن از چارچوب این مفاهیم برای ما دشوار به نظر می‌رسد. مثلاً همین کلمه «معاصر» با کلمه «نو» و «مدرن» مخلوط شده و گاهی حتی مترادف فرض شده، و بر این اساس وقتی می‌گوییم «تاریخ معاصر» مقصود تاریخ «نو» و «جدید» است؛ یعنی بلافاصله برمی‌گردیم به اصطلاح «کهنه» و «نو». با دقت کمی آشکار می‌شود مفاهیم «کهنه» و «نو» برگرفته از اندیشه ترقی و تکامل است که مبتنی بر فلسفه جدید اروپایی است.

این واژه‌ها مجموعا مختص فلسفه جدید است و در فلسفه‌های گذشته این مفاهیم به چنین شکلی تعریف نمی‌شده است. می‌بینیم که نفی دوره‌های گذشته عملاً با کلمه «معاصر» و «مدرن» به وضوح پیوند خورده. توجه دارید که تاریخ معاصر یعنی تاریخی که متعلق به ماست و ما روی آن کار می‌کنیم تا زندگیمان را بیاموزیم و در واقع هویت فعلی خودمان را بشناسیم. پس ما براساس فلسفه‌های جدید، دوره‌ای را در تاریخ ایران به عنوان «تاریخ کهنه» تصور می‌کنیم و دوره‌ای را به عنوان «تاریخ نو». گاهی آدم‌ها خیال می‌کنند در این «دوره نو» آدم‌ها هم نو شده‌اند و خصیصه‌های انسانی و تفکرات و اندیشه‌ها، در ادامه صنعت و تکنیک، همه متحول و نو شده‌اند. اصطلاح «معاصر» که تا اندازه زیادی تحت تأثیر واژه «مدرن» است، در برابر «کهنه» قرار می‌گیرد. با این فرض، ما تاریخ معاصر را از یک دوره‌ای می‌گیریم که زندگی ما نو شده، بر آن مبنایی که عرض کردم ما در واقع پشت پا می‌زنیم به دوره‌ای که عملاً تصور می‌کنیم دوره گذشته است ـ چون عصرش منقضی و سپری شده و از بین رفته است- یک معنای معقول‌تری هم برای «معاصر» می‌توان تصور کرد و آن این است که ما تاریخی را «معاصر» بنامیم که به نحوی متعلق به ماست و در آن مشارکت داریم. ما دوره ساسانی را معاصر نمی‌دانیم زیرا آن تاریخ ارتباط عینی و عملی محسوس و قابل توجهی با زندگی ما ندارد. ولی احتمالاً از تاریخ اسلام به این طرف حضورش در زندگی ما قاطع‌تر است و هر چه جلو بیایم مشارکت ما در آن بیشتر است و ما با آن احساس انس و الفت بیشتری می‌کنیم؛ احساس می‌کنیم خودمان را در آن تاریخ بازشناسی کرده و هویت دینی خودمان را ارزیابی می‌کنیم. اگر معیار معاصر بودن این باشد که ما دوره‌ای را معاصر تلقی کنیم که زندگی خودمان را در آن منعکس ببینیم، نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌مان را در آن منعکس ببینیم، به نظر می‌آید معنای قابل قبول‌تری بتوان برای واژه معاصر فرض کرد.

حال این سوال پیش می‌آید که ما زندگی خودمان را در کدام بخش تاریخ بیشتر منعکس می‌بینیم و تا چه مقدار خودمان را در آن شریک می‌یابیم؟ اگر معاصر بودن را به معنای تناسب و مشارکت و درک هویت کنونی‌مان و معاصر بودن با وضعیت فعلی بپذیریم، آیا با دوره ساسانی معاصریم یا دوره اسلامی تا سقوط عباسی‌ها؟ با دوره ایلخانی‌ها یا صفویه؟ در این نگاه، ریشه‌های فرهنگی و نظام اجتماعی ما تا آنجا که مربوط به خودمان است و مخلوق ذهن یک مسلمان ایرانی است و تا آنجا که تجربه‌های شخصی ماست، مدنظر قرار می‌گیرد. این تا کجای تاریخ است؟ اگر شما به شهرهای جنوب شرقی کشور بروید، می‌بینید اخلاق و سنن و رسوم با شما کمتر سنخیت دارد و بیشتر با کشورهای همسایه سازگار است تا ایران؛ اگر به شهری بروید که احساس کنید تمام سننی که در شهر شما بوده اینجا هم هست احساس غربت نمی‌کنید. منظور من همین است که ما نسبت به گذشته خودمان نباید صفویه را کهنه فرض کنیم. مبدأ تاریخ معاصر ما ابتدای دوره صفویه است، یعنی دوره‌ای که متأسفانه شناخت مفصلی هم از آن نداریم و قاعده این است که از این دوره یک شناخت وسیع، همه‌جانبه و عمیق داشته باشیم. بحث را از زاویه دیگر دنبال می‌کنیم: بنده عرضم این است، با آن تعریفی که از «کهنه و «نو»، «مدرن» و «غیرمدرن» تصور می‌شود اگر تاریخ معاصر را تاریخ تجددگرایی خودمان بدانیم عملاً یک کار ضدملی می‌کنیم. به عبارت دیگر، زمانی را که هویت خودمان را از دست دادیم و تسلیم مطامع دیگران شدیم و روزی را که حکومت شیفته محیط و تمدن دیگری شد، دقیقا ما آن را مبدأ تاریخ معاصر به حساب می‌آوریم. این نگاه کسانی است که «معاصر بودن» را با تجدد یکی می‌دانند و می‌خواهند از گذشته جدا شوند و هویت پیشین خود را از دست بدهند و تسلیم شرایط جدید شوند. «دنیا عوض شده»، کجای دنیا عوض شده؟ اروپا عوض شد، ما هم وارد تاریخ جهانی و وارد یک تمدن جهانی شدیم. ولی در واقع ما پشت پا به سوابق فرهنگی خودمان می‌زنیم که نباید آنها را دور بریزیم و به عنوان «کهنه» بودن کنار بگذاریم. نباید فریب کسانی را بخوریم که تاریخ گذشته ما را خرافات می‌دانند و از دربارى صحبت می‌کنند که اساس آن بر تنجیم بوده است و در آن هیچ تفکر، فلسفه، عرفان، تمدن و حتی مدرسه‌ای نبوده است؛ یعنی همه را بگذاریم کنار. این کار اساسا ضدملی است. هویت امروز ما از دوره قاجار نیست. هویت و ریشه‌ای که مبانی این جامعه بر آن استوار است، عبارت است از یکسری مفاهیم و قوانین و تعابیری که در اصول دینی ریشه دارد، و یکسری تجربه عملی که قابل ایراد و رشد است. ما از آن دوره غافل می‌شویم و تاریخ معاصری را نشان می‌دهیم که هیچ ربطی به آن مبانی و مفاهیم ندارد. الان فرزندان ما خیال می‌کنند در گذشته مردم از گرسنگی می‌مردند و هیچ شعور و تفکری نداشتند و همه این چیزها را با اصطلاحات برگرفته از تفکرات مدرن به خورد جماعت داده‌ایم. کسانی که مبدأ تاریخ معاصر را مشخص کرده‌اند و آن را از قاجاریه به بعد می‌دانند، بلافاصله شکست‌های ایران در جنگ‌های ایران و روس را به رخ ما می‌کشند و می‌گویند از اینجا «تجدد» شروع می‌شود. مبنای این حرف‌ها بی‌اعتمادی به فرهنگ ملی و اسلامی ماست. مرحوم «حمید عنایت» تعابیری دارند که مضمون آن این است که ما قبل از جنگ‌های ایران و روس به خودمان اعتماد سنتی داشتیم؛ در این جنگ‌ها این اعتماد را از دست دادیم. راه‌حل این بود که نظام ارتش را اصلاح کنیم و بعد هم آموزش را. در مرحله دوم و در دوره مشروطه به دستاوردهای سیاسی غرب اعتماد پیدا کردیم و نسبت به خودمان بی‌اعتماد شدیم. در مرحله سوم یک نوع اعتماد به ملیت پیدا کردیم. رژیم پهلوی روی این نظریه سرمایه‌گذاری می‌کرد و ظاهرا یک نوع مواجهه با غرب را به عنوان نوعی اندیشه ناسیونالیستی مطرح کرد. در مرحله چهارم که انقلاب اسلامی بود یک نوع اعتماد به بنیادهای دینی پیدا کردیم، یعنی از حرکت‌های ناسیونالیستی و باستان‌گرایی فاصله گرفتیم و آمدیم سراغ همان هویت اصیل، یعنی چیزهایی که روزهای اول به آن بی‌اعتماد شده بودیم. این ۴ مرحله را من به این تعبیر عرض کردم: یک نوع اعتماد سنتی، بی‌اعتمادی، اعتماد به مبانی ناسیونالیستی، و بعد هم متکی شدن به خودآگاهی مذهبی و بنیادهای دینی؛ و انقلاب اسلامی نشان داد آن هویت هنوز پابرجاست. کسانی که فکر می‌کنند اینها از بین رفته و تاریخ ما تغییر پیدا کرده اشتباه می‌کنند. به عبارت دیگر، ما باید تاریخ معاصر را از اول صفویه ببینیم. امروز و پس از انقلاب اسلامی عملاً یک حکومت مذهبی احیا شد که البته، به اعتقاد ما، خیلی مذهبی‌تر از دولت صفوی است و در آن دو رکن مهم قدرت دینی و سیاسی با هم ترکیب شده و مرجعیت مذهبی حیات جدیدی پیدا کرده است. به عنوان نمونه، دقیقا همین نماز جمعه در دوره صفویه برگزار می‌شد و در آن دوره مقالات زیادی درباره‌اش نوشته‌اند که پس از انقلاب دوباره احیا شد. و همینطور است بحث ولایت فقیه و قدرت دینی که یکی از اصول انقلاب است. با این روند احیا معلوم شد زیرسازهای فرهنگی ما همان چیزهایی است که در آن دوره شکل گرفته است و ما این وسط گرفتار یک غفلت و بی‌اعتمادی بودیم و گوش به حرف‌هایی دادیم که می‌گفتند تاریخ ما قبل از این دوره تاریخ خرافات و تنجیم بوده است. اتفاقا تجدد، پوسته‌ای ظاهری بود که از دوره قاجار به بعد تاریخ ما را مستور کرد و خیلی زود هم شکست. در این دوره در پس حجاب تجدد هویت ما سالم ماند؛ و این هویت، همان است که از صفویه به ارث بردیم البته با تجربیات جدیدتر و با اصلاحاتی که در آن صورت دادیم. به عقیده من ملی‌گراها و مذهبیون در این موضع اشتراک نظر دارند. چون، در نهایت، هر دو معتقدند که باید روی پای خودمان بایستیم. طبق این نگاه، اگر اصولی به تاریخ بنگریم، شروع تاریخ معاصر ما از صفویه است. «شاه اسماعیل» و قزلباش‌ها و دیگرانی زحمت کشیدند و به‌رغم اشکالاتی که داشتند، باعث شدند ایران نوین شکل بگیرد. ما اصطلاح «ایران نوین» را آنجا به‌کار می‌بریم. من به اشکالاتی که آنجا هم بوده توجه دارم و بر این امر واقفم که بنیاد حکومت صفوی هم روی نژادهایی می‌گردد که خیلی ایرانی نیست. اما این هم پاسخ دارد، زیرا تعریف خاصی برای ایرانی به عنوان نژاد نمی‌شود ارائه کرد. همه اقوام و گروههایی که در این حوزه جغرافیایی می‌زیسته‌اند در شکل دادن تاریخ ایران سهم دارند.

یکی از استادان فرموده‌اند: «بنده تاریخ معاصر را از همان قاجار می‌دانم که مقارن با تاریخ انقلاب کبیر فرانسه است و هر دو مشترکند در ایجاد طبقه بورژوا.» این تعاریف اصلاً ملی نیست. نه اینکه ما از دنیا جداییم؛ من ایران را از صفحه عالم جدا نمی‌کنم، ولی اندیشه اصولی را این می‌دانم که براساس هویت دینی‌مان بیندیشیم. آن چیزی که مردم به آن رسیدند و مجددا احیا کردند پوسته ظاهری تجدد بود یا دین، که در اعماق وجودی این سرزمین ریشه دارد؟ کسانی که دوره صفوی را به عنوان یک دوره سیاه و غیرقابل استفاده برای ما مطرح کردند، تقریبا حمل بر صحت درباره عمل آنها این است که بگوییم اطلاعی نداشتند. یعنی آنها نه فلسفه آن دوره را می‌شناختند و نه علم آن دوره را و نه توجه داشتند به جنبه‌های تمدنی آن دوره و اگر بنا باشد به هر چیزی که نسبت به آن معرفت عمیقی نداریم پشت پا بزنیم یقینا خیلی دوام نخواهیم آورد و دیگران هم به ما پشت پا خواهند زد.

به عنوان نمونه، اگر ما نظام آموزشی دوره صفوی را در نظر بگیریم و ببینیم چه فعالیت‌هایی برای ایجاد یک نظام آموزشی نسبتا قوی به عمل آوردند، آن وقت متقاعد می‌شویم باید ادامه‌دهنده آن راه باشیم. برای نمونه، چند مورد از آن فعالیت‌ها را نام می‌برم: ایجاد پشتوانه‌های مالی قوی به نام موقوفات برای آن نظام آموزشی، ساختن مدارسی که امروز، ساختن هر کدام از آنها به لحاظ مادی حتی از طاقت مراکز اقتصادی قوی خارج است یا حداقل دشوار، و یا مثلاً از بین بردن آثار سوء خانقاه‌ها که نه‌تنها مدرسه بلکه تعلیم و تفکر را مورد تهدید قرار می‌داد. این کارها کارهایی نیست که به‌راحتی بتوان از آنها چشم پوشید. به قول آن ظریف، مشکل از آنجایی شروع شد که دارالفنون را روبه‌روی مدرسه مروی ساختند و بنا نشد همان مدرسه را احیا کنند. از همان ابتدای تجدداندیشی یک نوع دشمن و رقیب برای نظام آموزشی درست کردند.

پیدایش صفویه از چند جهت برای ما ارزش دارد؛ و این ارزش به اعتبار هویت فعلی ما و به اعتبار معاصر بودن با ما، یعنی انعکاس تصویر امروز ما در گذشته، اهمیت ویژه‌ای دارد. همانطور که توجه دارید مهم‌ترین نکته این است که ایران جدید از دوران صفویه شکل گرفت. البته کلمه ایران در متون آغاز آن دوره به چشم نمی‌خورد، ولی روشن است که روی کار آمدن صفویان آغازی است برای شکل‌گیری مستقل منطقه‌ای که زمانی مرکز تمدن شرق بوده است. از اواسط دوره صفوی کلمه ایران رایج می‌شود. از زمان «شاه سلیمان» به بعد در اسناد، از این منطقه به عنوان ایران یاد می‌شود. تا قبل از آن هر جایی اسم خودش را داشت؛ مانند آذربایجان، فارس و اصفهان؛ کلمه جامع «ایران» از این دوره مرسوم شد. البته این کلمه در ادبیات مورد استفاده بوده اما کاربرد روزمره نداشت اما کم‌کم رسمیت پیدا کرد. به لحاظ مذهبی ما شیعه هستیم و علاوه بر این سنی‌های ما نیز تمایل ویژه به تشیع دارند. آنها نه‌تنها علاقه به اهل بیت دارند و در مراسم عاشورا شرکت می‌کنند بلکه با برادران شیعه خود همدردی می‌کنند و در دفاع از این سرزمین با آنها بوده و هستند. سنی‌های ما تفکر عقلانی را ترجیح می‌دهند و اینها به خاطر تاثیری است که از تشیع پذیرفته‌اند. محققی می‌گفت من از فرات به این طرف را شیعه می‌دانم و منظورش همین نوع تفکر آنهاست که عقلانی است و گرایش به تشیع دارد. ادله زیادی داریم که اجداد صفویان قرن هشتم مذهب تشیع یا مذهبی بین تشیع و تسنن داشته‌اند. ولی دولت صفوی به صورتی نظام‌مند یک خطوط حایلی در این محدوده جغرافیایی ایجاد کرد و آن را با آداب و رسوم خاصی شکل داد، خوشبختانه از علمای عرب هم در این زمینه استفاده کرد و برای شکل‌دهی یک فرهنگ منظم و منسجم تلاشی پیگیر صورت گرفت. پس انصاف این است که مبنای رسمی و عمومی شدن شیعه را، آن دوران بدانیم. البته انحرافاتی هم داشته‌اند که باید اصلاح شود ولی اصل و بنیاد امروز ما از آن دوره است. به لحاظ فرهنگی هم همینطور است. تفکر فلسفی که امروز در ما قوتی دارد دقیقا میراث دوره صفوی است. از آن دوره ما متون پرارزشی در عرفان و فلسفه داریم. نظیر این بنیادها از طریق شیعه‌های ایرانی به هند و پاکستان و افغانستان هم راه یافته است.

بنابراین هم از حیث سیاسی و هم از حیث فرهنگی و مذهبی مبدأ و مبنای تاریخ معاصر ما دوره صفویه است. اگر این دوره را کنار بگذاریم و به عصر تجدد بیاییم، کار خودمان را مشکل کرده و به اعتقاد بنده کاری ضدملی کرده‌ایم. ما می‌توانیم ذهن مردم را اصلاح کنیم و به حقیقت سوق دهیم تا این باعث شود اعتماد مردم به مسائل سنتی بیشتر شود و نه اینکه بگوییم اینها مانعی برای ترقی هستند.

■ میزگرد: پرسش و پاسخ

حجت‌الاسلام جعفریان: معاصر بودن معیار می‌خواهد و آن این است که ما کدامیک از دوره‌های تاریخی را مبدأ می‌دانیم و هویت خودمان را در آن می‌بینیم. این ارتباط با دوره ساسانی کم است و با اوایل دوره اسلامی هم کم است ولی در صفویه بخش اعظم سنت‌های اصیل امروز به وجود می‌آید. با استدلال بنده انقلاب اسلامی نشان داد آن هویت اصیل‌تر است و هشتاد درصد هویت ما از آن دوره است و تجدد بیست درصد بر ما اثر گذاشته است که از حد ظواهر فراتر نیست. اگر باید مبدأ را دوره‌ای بگیریم که هویت امروزین ما را معین می‌کند صحیح این است که دوره صفوی باشد. اگر کسی مبدأ تاریخ معاصر را تجددگرایی بگذارد، کاری ضدملی کرده یعنی هویت اصیل خودش را زیر پا گذاشته است.

دکتر «عبدالحسین نوایی»: من ضد ملی نیستم، ضد اسلام هم نیستم. مسلمانم و مسلمان‌زاده ایرانی هم هستم. مملکتم را هم در اشد مقدار دوست دارم و به تاریخ مملکت هم عشق می‌ورزم. اما به نظر من درست نیست که ما این‌جور ارزشیابی کنیم که مخالف، راه سخن پیدا نکند. ایجاد چنین محافلی برای گفتن سخن است اگرنه تلقین یک نظر به آن صورت راه را بر اندیشه‌ها و سخن‌ها می‌بندد. من از کسانی هستم که به این معتقدم. اولاً تاریخ معاصر تاج افتخاری نیست که ما بر سر یک دوره از تاریخ گذاشته باشیم؛ این وجه امتیاز است. ما اگر این قسمت را جدا کردیم نه به تاریخ مملکتمان پشت کردیم و نه به تاریخ صفویه. من خودم هشت جلد کتاب درباره تاریخ صفویه نوشتم. بنابراین من حتی گوشه‌ای از وطنم را نمی‌توانم فراموش کنم. اما این دلیل نمی‌شود که من با شما هم‌عقیده «باشم» یا «نباشم»؟ اینجا که ما خواستیم جدا کنیم به علل مختلف است: در این دوره از زمان همه چیز دگرگون شد: لباس ما تغییر کرد. خیابان‌ها، غذا، رفت و آمدها، نظام آموزشی و... همه تغییر کردند. حالا این تغییرات را می‌پسندیم یا نه، این سخنی دیگر است. تاریخ صفویه تاریخ پرافتخاری است برای ما، چه در مسائل فرهنگی چه در مسائل سیاسی. به هیچ وجه قصد نادیده گرفتن این تاریخ نیست. ما از آن ملت‌هایی نیستیم که تاریخمان به ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال برسد. ما دو- سه هزار سال تاریخ داریم و در حقیقت با طرح این موضوع، صفویه دیروز ماست. ولی در دوره قاجاریه بود که به هر علتی که بفرمایید (جنگ، رفت و آمد و غیره) در تمام شؤون زندگی ما تغییر پیدا شد. یعنی به علت این دگرگونی‌ها مبدأ را قاجار می‌گیریم. دارالفنون آمد و این ریشه‌ها را عوض کرد. ما اینها را از دارالفنون و امثال آن گرفتیم. آنچه ما گرفتیم می‌شود به اصطلاح ریز و درشت کرد. بسیاری از مسائل، مثلاً طب جدید را آیا می‌توانیم منکر شویم؟

هویت ما چیز دیگری است. ما به هویتمان افتخار می‌کنیم و آن سابقه در تاریخ دارد و یکی از مراکز این ریشه‌گذاری در فرهنگ ما صفویه است. بنابراین ما آن را گرامی می‌داریم. اما قاجاریه به این علت مبدأ است که در این دوره همه چیز ما به کلی تغییر کرد. من فقط روی تازگی آن تأکید دارم نه بهتر بودن. در هر حال مقداری از تفکرات فعلی‌مان و حرکتی که باعث شد سلسله چندین ساله را از بین ببریم در این دوره شکل می‌گیرد. اصول مشروطیت را که مقدمه تحولات بعدی بود در نظر بگیریم؛ این چیزی بود که قاجاریه را از دوره قبل جدا کرد. در هیچ دوره‌ای ندیدیم مدرسه‌ای بسازند که در آن ضد همان بانی مدرسه مسائلی طرح شود. این دگرگونی‌های مختصر، روز به روز و به‌تدریج و به صورت یک دگرگونی عظیم یعنی دخیل کردن مردم درآمد و سرانجام به کنار گذاشتن دستگاه استبدادی قاجاریه منجر شد. اگر ما اعتقاد به این مسائل داریم به این علت است که این فصل از تاریخ ایران دارای ویژگی‌هایی است که در قرون گذشته نبوده و الا تاریخ ما یکپارچه است، تاریخ یک قوم است و هر قسمتی از آن مثل قسمت دیگرش عزیز و ارزنده است و ما هیچ کدام را نمی‌خواهیم از دیگری برتر بدانیم.

دکتر «سهراب یزدانی»: ما در علوم انسانی یک رشته مفاهیم علمی داریم. این مفاهیم باعث می‌شود علوم انسانی پر و بال بگیرند و قدرت بیشتری پیدا کنند. بسیاری از این مفاهیم را خودمان نساختیم و از کشورهای غربی گرفتیم. به نظر من در تعریفی که آقای جعفریان دادند یک مفهوم نهفته وجود دارد و آن این است که دولت صفوی آغاز تشکیل دولت ملی در این کشور است. من با لفظ «دولت ملی» موافق نیستم و به نظر من بهتر است بگوییم دولت فراگیر ملی و این به صورت عیان نبود. به عقیده من، خود این مفهوم برگرفته از غرب است و مفهومی است که ما از پیشرفت‌های علمی فرنگ اقتباس کرده‌ایم. در علوم انسانی خودمان ما فاقد چنین عنوانی بوده‌ایم. در این تردیدی هم نیست که ما مفاهیم علمی غربی را اخذ می‌کنیم، منتها براساس شرایط خودمان می‌توانیم آن را منعطف کنیم، به صورتی که از حالت اولیه خودش خارج نشود. گرفتن برخی مفاهیم مثل «تاریخ معاصر» و ملاک‌های آن، همه برگرفته از غرب است و کتمان نمی‌توانیم بکنیم. البته این مفاهیم را می‌توانیم جرح و تعدیل کنیم.

اما درباره معنی «تاریخ معاصر»، به عقیده من نیز مبدأ تاریخ معاصر زمانی است که کل جامعه ما دگرگونی‌هایی پیدا می‌کند که به صورت جامعه امروزی درمی‌آید. ما خودمان را به آن مقطع خاص وابسته می‌دانیم و می‌توانیم آن دوره را از بخش‌های گذشته خودش تفکیک کنیم. ما نمی‌توانیم مثل خربزه تاریخ را کارد بزنیم و بگوییم این بخش معاصر. خیر! همه اینها ریشه در گذشته دارد.

برداشت بنده این است که مواردی را که آقای جعفریان مطرح کردند صرفا براساس هویت ملی و مسائل فرهنگی بود و به سایر مسائل پرداخته نشد. به دولت اشاره کردند اما به صورت جامع اشاره نشد. من مقطع تاریخ معاصر را مشروطیت می‌دانم و به اعتقاد من این بهترین انتخاب است، زیرا تمام تحولات در این نقطه صورت می‌گیرد و جامعه ایران وارد مرحله جدیدی می‌شود. اما ملاک‌هایی که قائل می‌شویم (چه برای قاجاریه چه برای مشروطیت) خیلی متفاوت با صفویه است، مثل این ملاک‌ها: آیا نوع حکومت و ماهیت آن که استبدادی بود و پایه قدرت بر ایلات و عشایر استوار بود، همین دولت امروزی ماست؟ آیا دولت ما ماهیت حکومتی‌اش به مشروطه نزدیک‌تر است یا به صفویه؟ نهادهای حکومتی آن آیا نهادهای دوره صفوی هستند؟ آیا بروکراسی جدید، نیروی نظامی جدید و نهادهای دیگر شباهتشان به مشروطه و قاجار بیشتر است یا صفویه؟

مورد دوم، بسیار عمده است؛ رابطه «حکومتگر» و «حکومت‌شونده» است. در بسیاری از حکومت‌ها این رابطه در حال تغییر است و نهادها و مجموعه‌هایی به وجود می‌آید که حقوق فردی و اجتماعی را تأمین می‌کند ولی در صفویه ما با این روبه‌رو نیستیم و حکومت مطلقه و استبدادی است. از همه مهم‌تر تغییراتی است که در تاریخ معاصر صورت می‌گیرد و نهادهای مدنی را تقویت می‌کند. در دوره صفویه این نهادها بسیار ضعیفند. ما نمی‌توانیم به آنها اشاره کنیم و به همین علت است که برای تثبیت رابطه «حکومتگر» و «حکومت‌شونده» ما این همه به مجلس و قانون اساسی و مانند اینها اهمیت می‌دهیم. اینها در واقع نهادهای مدنی را تقویت می‌کنند، موقعیت فرد را در جامعه تثبیت می‌کنند.

مورد سوم بافت طبقات اجتماعی است. در دوره صفویه بافت طبقات اجتماعی ما چه بود؟ ترکیب جمعیت چگونه بود؟ اکثریت جامعه کشاورز، شبان و ایلاتی بود. آیا بافت جدید جامعه ما برگرفته از ادامه دوره قاجار است یا دوره صفویه؟ و همین‌طور مساله طبقه حاکم یعنی «حکومتگر»، در دوره صفویه کدام طبقه حاکم بود؟ آیا غیر از این است که زمینداران بزرگ هستند که چون املاکشان حفظ می‌شود طبقه «حکومتگر» را تشکیل می‌دهند؟ آیا آن دوره از این جهت شباهتی با حکومت امروزی ما دارد؟

مورد چهارم، نهادهای اقتصادی است. در بحث امروز به هیچ وجه به مسائل اقتصادی جامعه توجه نشد. امروز نمی‌توانیم تاریخ را از مباحث اقتصادی جدا در نظر آوریم. من در اینجا فقط به ۳ مورد از نهادهای اقتصادی اشاره می‌کنم: یکی شیوه تولید اقتصادی است که در دوره صفویه چه بود؟ ما باید ابتدا این را بشکافیم و ببینیم به چه ترتیب بوده و اقتصاد بر چه پایه‌ای بوده است. مورد دوم که بسیار اهمیت دارد این است که وقتی می‌گوییم دولت صفویه دولت فراگیر ملی بود باید بتوانیم اثبات کنیم بازار فراگیر ملی در ایران به وجود آمده بود، یعنی سیستم پولی رواج داشت، مقیاس‌ها و اوزان وجود داشت و یک بازار کلی و جامع را در ایران به وجود آورده بود. آیا در دوره صفویه ما اقتصاد پولی داشتیم؟ این در چه حد بود؟ آیا مسلط بود؟ تا چه درجه در اقتصاد جهانی ادغام شده بودیم؟ مردم و روشنفکران اعم از مذهبی و غیرمذهبی چه در رابطه با حکومتگر و حکومت‌شونده و نوع سلطه، چه درباره موقعیت خودشان در برابر اقتدار سیاسی چه نظری داشتند؟ آیا اگر مردم در دوره صفویه نظری داشتند، می‌توانستند آن را ابراز کنند؟ در دوره مشروطیت می‌بینیم که مسائل مختلفی درباره رابطه حکومتگر و حکومت‌شونده طرح بحث می‌شود، حتی در مباحث فقه حکومتی. در آن دوره فقها آمدند درباره نوع حکومت بحث کردند. آخرین ملاک، دخالت توده مردم در ایجاد حکومت است. مردم عادی با اندیشه و تفکر سیاسی خودشان در ایجاد دولت صفویه نقشی نداشتند و پیرو بودند. ولی در واقعه «رژی» از خودشان اراده و اندیشه داشتند. در دوره مشروطیت اراده سیاسی داشتند و در نهایت این تفکر سیاسی و دخالت مردم در عرصه سیاست است که موجب می‌شود ملت ایران متولد شود. اینها ملاک‌هایی است که من تصور می‌کنم بتوانیم در مورد آن بحث کنیم و همین ملاک‌ها می‌تواند برای روشن کردن مبدأ تاریخ معاصر ضروری باشد.

حجت‌الاسلام جعفریان: در تمام این تعاریف، دوره جدید مبنا قرار گرفته و پیداست که در ذهن دوستان این تغییر مهم‌ترین رکن است. من هم عمده صحبتم همین بود که ذهن همه مورخان متمرکز شده روی این تغییر و تحولات، و به آن مبانی گذشته که در بخش غالب جامعه و در همه جا حضور دارد، توجه اساسی نشده است؛ هم به لحاظ ارزشی و هم به لحاظ دینی. این سنت‌ها هدایتگر اصولی تاریخ ماست و به آنها بی‌توجهی شده است. من قبول دارم که این تحولات متأثر از تاریخ غرب است. اما حکومتی که الان هست دینی است و این حکومت در غرب سابقه ندارد و فرض بر این است که مردم این حکومت را قبول دارند. ما در غرب کسانی را پیدا نمی‌کنیم که این اندیشه را قبول کنند ولی ما پذیرفتیم. معنی این پذیرش این است که تمام ارکان سیاسی، اعم از مجلس و نهادهای مردمی، همه اینها تسلط یک قوه دینی یعنی ولایت فقیه را پذیرفته‌اند. ما در جنبش تنباکو هم مفهوم ملت را داریم اما ملت در آنجا یک مفهوم قرآنی دارد. اگر بر پایه اصول مذهبی در مفهوم همان ملتی که شما آن را مبنا و ملاک می‌دانید بازنگری انجام شود برمی‌گردیم به معنای ملتی که در نهضت تنباکو مورد قبول بود. آنجا هم ملت و هم دولت مطرح است، برخورد ملت با دولتی که صرفا سیاسی است صورت می‌گیرد. اما درباره بحث استبداد؛ من دولت صفویه را دولت مستبد نمی‌دانم. دولت صفویه ترکیبی است از قدرت دینی و سیاسی، یک حکومت شرع و یک حکومت عرف. در آن دوره بخش عمده زندگی مردم نظام قضایی است و آن هم دقیقا در دست روحانیت است. ما آن تعریفی که شما از استبداد می‌کنید را قبول نداریم. ما معتقدیم در صفویه بیشتر و در دوره قاجار کمرنگ‌تر بخشی از قدرت در اختیار علما بود. حتی شاه عباس قدرتش تحت سیطره دین است. صفویه حکومتی است که ولو از ترس مردم دین را پذیرفته و تا اندازه‌ای هم به آن وفادار است. و این با تعریف استبداد جور درنمی‌آید. ما در رابطه با جمهوری اسلامی که مورد تایید مردم است عملاً بازگشت پیدا کردیم به نظریه‌ای که شبیه به دوره صفویه است؛ البته عمیق‌تر و دقیق‌تر. آن موقع نیمی از قدرت این طرف بود و نیمی دیگر آن طرف، در انقلاب اسلامی رسید به جایی که آن پوسته قدرت سلطنت شکسته شد؛ تمام قدرت سیاسی به دست دین افتاد و تمام نهادهای دیگر که به نحوی متأثر از اروپاست، الان در کشور ما تحت سیطره ولایت فقیه است. دنیای اسلام دوباره بازگشت پیدا می‌کند به همان دوره. امروز در هر کشور اسلامی شاهد انتشار ده‌ها عنوان کتاب درباره ولایت فقیه هستیم. شما هر کتابی از متون سیاسی دوره صفویه را باز کنید ده‌ها صفحه بحث درباره عدالت دارد. ممکن است این تعاریف مطابق معیارهای جدید نباشد اما روح آن، دینی است. اشکال ما این است که حکومت ما وقتی پدید آمد که این اندیشه‌ها مسلط بود و این حکومت الزاما باید براساس مفاهیم خودش دوباره مفاهیم حکومتی و سیاسی را بیافریند. تغییراتی که شما درباره اقتصاد و فرهنگ می‌فرمایید، من منکرش نیستم ولی بر آن هویتِ پایدار تکیه دارم. من معتقدم هر چیز اصیلی هویت دارد و از طرفی بنیادهای فکری ما دینی است. ما باید براساس بنیادهای دینی مفاهیم سیاسی جدیدی بسازیم، به طوری که دین مسلط بر این مفاهیم باشد. توصیه می‌کنم وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم برگردیم به دوره مذهبی که اکنون داریم آن را احیا می‌کنیم و شکل اصلاح‌شده‌اش را استخراج می‌کنیم. بیایید تکیه نکنیم به دوره‌ای که همه تغییرات آن مال روشنفکرها بود و براساس مفاهیمی بود که در واقع خارج از چارچوب اصول مذهبی بوده است. تغییراتی که شما «تغییر» می‌دانید، اعم از مثبت یا منفی، من دایره‌اش را آنقدر وسیع نمی‌دانم. البته به هویت و ارکان وسیعش یعنی فرهنگ، مذهب و سیاست، خدشه وارد شد. انقلاب اسلامی هم شاهدی است بر اینکه آن اصالت‌ها احیا شد.

تنظیم از حبیب‌الله اسماعیلی